

کرامات و مناظرات امام حسن مجتبی

<?xml encoding="UTF-8?">

در دامن وحی مجتبی دیده گشود / آن جلوه حق زغیب آمد به شهود
چون ماه خدا، دو نیمه شد طلعت او / با حسن حسن روی زمین جلوه نمود
پیشوای دوّم جهان تشیّع، اولین ثمره زندگی مشترک علی (ع) و زهرا (س) دیده به جهان گشود. (1)
وقتی خبر ولادت امام مجتبی (ع) به گوش گرامی پیامبر اسلام رسید، شادی و خوشحالی رخسار مبارک آن
حضرت را فرا گرفت، و مردم نیز شادی کنان می آمدند و به محضر مبارک پیامبر (ص) و علی و زهرا (علیهما
السلام) تبریک می گفتند. رسول خدا آنگاه که قنடைه حسن را بغل گرفت در گوش راستش اذان و در گوش چپش
اقامه خواند (2) در روز هفتم ولادت، پیامبر اکرم گوسفندی را عقیقه (قربانی) کرد و هنگام ذبح گوسفند این دعا
را خواند: «بِسْمِ اللَّهِ عَقِيقَةُ عَنِ الْحَسَنِ، اللَّهُمَّ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ شَعْرُهَا بِشَعْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا وَقَاءً
لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (ع)؛ (3) بنام خدا، عقیقه ای است، از جانب حسن، خدایا! استخوان عقیقه در مقابل استخوان
حسن، و گوشتش در برابر گوشت او، خدایا! عقیقه را وسیله حفظ (او و بیمه جان او) قرار بده به (عظمت) محمد
و آل محمد (ص) سپس پیامبر گرامی (ص) موهای سر او را تراشید و فاطمه زهرا (ع) هم وزن آن به مستمدان
«درهم» نقره سکه دار انفاق نمود. (4)
از این تاریخ آیین عقیقه و صدقه به وزن موهای سرنوزاد مرسوم شد حسن بن علی، هفت سال در دوران جدّش
زندگی کرد و سی سال از همراهی پدرش امیرمؤمنان برخوردار بود. پس از شهادت پدر (در سال 40 هجری) به
مدّت 10 سال امامت امت را به عهده داشت و در سال 50 هجری با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در سنّ 48
سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان «بقیع» در مدینه مدفون گشت.
به بهانه ولادت آن بزرگوار در این مقال برآنیم که گوشه هایی از کرامات و مناظرات او را بیان کنیم.

الف: کرامات آن حضرت

کرامت عبارت است از «انجام کار خارق العاده با قدرت غیر عادی و بدون ادّعای نبوت و یا امامت» (5) و اگر با
ادّعای نبوت و امامت همراه باشد، معجزه نامیده می شود، به عقیده اکثریت علمای مذاهب اسلامی جز - گروه
اندکی از معتزلی ها - صدور کرامت از اولیای خداوند و به دست آن ها ممکن است.
در تاریخ نمونه های زیادی از کرامات اولیای خداوند نقل شده است. مثل سرگذشت حضرت مریم (ع) و جریان
ولادت فرزندش حضرت عیسی (ع) و نزول میوه های بهشتی در محراب عبادت برای او نیز داستان آصف بن برخیا
و انتقال تخت ملکه صبا از یمن به فلسطین در یک چشم بهم زدن و داستان هایی که از شیعه و سنی درباره
کرامات حضرت علی (ع) نقل شده است. (6)

نمونه هایی از معجزات و کرامات امام حسن (ع)

1. سخن گفتن با دشمن خدا در کودکی

در سال ششم هجری قرار دادی بین پیامبر اکرم (ص) و کفار قریش منعقد گردید که بعدها به «صلح حدیبیه» معروف شد. یکی از مواد صلح نامه این بود که هر دو سپاه می توانند با هر قبیله ای که بخواهند پیمان دوستی امضاء کنند. بر این اساس، رسول خدا (ص) با قبیله «خزاعه» پیمان دوستی بست.

در سال هشتم هجری یکی از افراد قبیله «بکر» که هم پیمان کفار قریش بود، نسبت به پیامبر اسلام (ص) جسارت کرد، و شخصی از قبیله خزاعه او را در مقابل جسارتش سرزنش نمود و از رسول اکرم (ص) دفاع کرد. آن گاه با هم درگیر شدند و کفار قریش نیز به کمک قبیله هم پیمان خود «بکر» وارد صحنه گردیده و در نتیجه یک نفر از افراد قبیله «خزاعه» را کشتند و بدین وسیله صلح حدیبیه نقض گردید. کفار قریش از این نقض معاهده پشیمان گشته، ابوسفیان را برای عذرخواهی و تجدید قرار داد به محضر پیامبر اکرم، فرستادند. ابوسفیان به حضور آن حضرت رسید و در خواست امان و تجدید پیمان نمود، ولی آن حضرت به سخنان او ترتیب اثر نداد. ابوسفیان به ناچار به نزد امیرمؤمنان، علی (ع) شرف یاب شد و از وی درخواست نمود که در نزد پیامبر اکرم (ص) شفاعت نماید. علی (ع) در جواب فرمود: پیامبر خدا (ص) با شما پیمانی بست و هرگز از پیمانش برنمی گردد... در این هنگام، امام حسن (ع) که کودک خردسالی بود، به حضور پدر آمد و ابوسفیان خواست که علی (ع) اجازه دهد فرزندش حسن، نزد پیامبر اکرم (ص) از ابوسفیان شفاعت کند. با شنیدن این سخنان، «فَاقْبَلَ الْحَسَنُ (ع) إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَ صَرَبَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى أَنْفِهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَن قَالَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ! قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى أَكُونَ شَفِيعاً فَقَالَ (ع) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى نُظَيْرَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا (وَ آتِينَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا))» (7) پس امام حسن نزد ابوسفیان رفت و با یک دست بر بینی او و با دست دیگر بر محاسن او زد و خداوند او را به زبان آورد تا بگوید: ای ابوسفیان! بگو جز خدای یکتا خدایی نیست و محمد رسول خداست، من (برایت) شفاعت کنم. پس آنگاه علی (ع) (که با شنیدن سخنان فرزندش فوق العاده خوشحال شده بود) فرمود: سپاس خداوندی را سزااست که در ذریه محمد (برگزیده ای) مانند یحیی بن زکریا قرار داد که در کودکی از جانب خداوند به او حکمت (علم و دانش مخصوص) عطا گردید.» (8)

2. گرفتار شدن مرد ناصبی به نفرین امام حسن (ع)

بعد از داستان صلح حضرت با معاویه، مشاور معاویه، عمرو عاص، از امام حسن (ع) خواست که در میان سربازان دو سپاه سخنرانی نماید، حضرت با استفاده از فرصت به دست آمده به سخنرانی مبادرت ورزید بعد از حمد و ستایش الهی، به معرفی خود پرداخت و خود را امام و پیشوای واقعی معرفی نمود، و اضافه کرد که ما خانواده دارای کرامات، و مورد عنایت الهی می باشیم؛ ولیکن چه کنم که از حقم محروم شدم. معاویه از نتایج سخنان حضرت احساس وحشت کرد؛ لذا از او خواست که سخنان خود را قطع نماید، حضرت نیز مجبور شد سخنرانی خود را نیمه تمام گذارد. وقتی آن حضرت نشست، عده ای به او جسارت کردند. از جمله، یک جوان ناصبی از بین مردم از جا بلند شد و به حضرت امام حسن (ع) و پدر بزرگوارش اسائه ادب نمود. تحمل آن همه فحاشی و تحقیر سخت بر حضرت گران آمد و از طرف دیگر امکان داشت موجب شک و تردید راهیان ولایت و امامت گردد؛ بنابراین، حضرت دست به دعا برداشت و عرضه داشت: «اللَّهُمَّ غَيِّرْ مَا بِهِ النَّعْمَةُ وَ اجْعَلْهُ انْتِي لِيَعْتَبِرْهُ؛ خدایا نعمت (مردانگی) را از او سلب کن، و او را همچون زنان قرار بده تا عبرت بگیرد.» دعای حضرت

مستجاب شد و جسارت کنندگان در آن مجلس شرمنده شدند. معاویه به عمرو عاص رو کرد و گفت: تو به وسیله پیشنهاد خودت مردم شام را گرفتار فتنه کردی، و آنان به وسیله سخنرانی و کرامت او بیدار شدند. عمرو عاص گفت: ای معاویه! مردم شام تو را به خاطر دین و ایمانشان دوست ندارند، بلکه آنان طرفدار دنیا هستند و شمشیر و قدرت و ریاست نیز در اختیار تو قرار دارد؛ لذا نگران موقعیت خود نباش. ولی به هر حال مردم از اثر نفرین امام حسن (ع) با خبر شدند و از این امر تعجب می کردند، سرانجام جوان نفرین شده از کار خویش نادم و پشیمان گشته، با همسرش در حالی که گریه می کردند، نزد امام حسن (ع) آمدند و از پیشگاه حضرت درخواست عفو و بخشش نمودند، حضرت نیز توبه آنها را پذیرفته، بار دیگر دست به دعا برداشت، و از خداوند خواست که جوان نادم به حال اول خود برگردد، و چنین هم شد. (9)

3. خبر از تعداد رطب های درخت و جنایات معاویه

بعد از گذشت شش ماه از امامت، امام حسن (ع) برای حفظ خون شیعیان و مصالح دیگر، با شرائطی صلح نامه ای با معاویه امضاء کرد. هنوز لشکرگاه خود را در «نخيله» ترک نکرده بود که معاویه وارد شد، و در آنجا به بحث و گفتگو پرداختند. در این میان، پسر هند از امام حسن (ع) پرسید: ای ابا محمد! شنیده ام که رسول خدا از عالم غیب خبر می داد! مثلاً می گفت: این درخت خرما چه مقدار میوه و رطب دارد! آیا شما نیز در این موارد علومی دارید؟ زیرا شیعیان شما عقیده دارند که هرچه در آسمانها و زمین است، از شما پوشیده نیست و شما از همه آنها آگاهی دارید! حضرت در جواب معاویه فرمود: «ای معاویه! اگر رسول خدا از نظر مقدار و کیل این قبیل ارقام را تعیین می کرد، من می توانم به صورت دقیق، تعداد آن را مشخص سازم. در این وقت، معاویه به عنوان آزمایش سؤال کرد: این درخت چند دانه رطب دارد؟ حضرت فرمود: دقیقاً چهار هزار و چهار عدد.

معاویه دستور داد دانه های خرمای آن درخت را چیدند و به طور دقیق شمردند و با کمال تعجب دید، تعداد آنها چهار هزار و سه عدد است! حضرت فرمود: آنچه را گفته ام درست است. سپس بررسی دقیق تری کردند و دیدند که یک دانه خرما را «عبدالله بن عامر» در دست خود نگه داشته است! آن گاه حضرت فرمود: ای معاویه! من به تو اخباری می دهم که تعجب می کنی که من چگونه این اخبار را در دوران کودکی از پیامبر آموختم! و آن این که تو در آینده زیاد بن ابیه را برادر خود می خوانی! و حبرین عدی را مظلومانه به قتل می رسانی! و سرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می کنند. (10)

در تحقق این گونه پیشگوییها و اخبار از آینده که حضرت حسن مجتبی (ع) از آنها پرده برداشته است، علماء بزرگ اهل سنت در تاریخ آورده اند که: زیاد بن ابیه از طرف معاویه فرماندار کوفه شد و چون شناخت کاملی به اصحاب امیرمؤمنان داشت، یکایک آنها را دستگیر کرده و دستور داد آنها را گردن زدند. از جمله دستگیر شدگان «حبرین عدی» بود که او را به شام فرستاد. حجر در کنار معاویه قبرهای آماده را یکطرف و کفن های مهیا را در طرف دیگر دید، خود را آماده مرگ نمود (11) و اجازه خواست دو رکعت نماز بخواند. پس از آن سر او را از بدنش جدا کردند.

و همین معاویه زیاد بن ابیه را در بالای منبر نشانید و به طور علنی اعلان کرد که وی برادر معاویه از نطفه ابوسفیان است که به طور نامشروع متولد گردیده است و آن گاه، شرح ماجرای خلاف عفت پدرش را نیز تشریح کرد!

4. شفای وصال با عنایت امام حسن (ع)

میرزا محمد شفیع شیرازی متخلص به وصال شیرازی متوفی سال 1262 هـ. ق در شیراز از بزرگان شعرا و ادبا و عرفای عصر فتحعلی شاه قاجار بود. علاوه بر مراتب علمی، به تمام خطوط هفت گانه (نسخ، نستعلیق، ثلث، رقیم، ریحان، تعلیق، و شکسته) مهارتی به سزا داشته و کتابهای فراوانی نیز با خطوط مختلف نگاشته است. از جمله، اینکه 67 قرآن به خط زیبای خود نوشته است. بر اثر نوشتن زیاد چشمش آب می آورد و به پزشک مراجعه می کند، دکتر می گوید: من چشمت را درمان می کنم، به شرطی که دیگر با او نخوانی و خط ننویسی. پس از معالجه و بهبودی چشم، دوباره شروع به خواندن و نوشتن می کند تا این که به کلی نابینا می شود. سرانجام با حالت اضطراب متوسل به محمد (ص) و آل او می شود.

شبی در عالم رؤیا پیغمبر اکرم (ص) را در خواب می بیند، حضرت به او می فرماید: چرا در مصائب حسین (و حسن) مرثیه نمی گویی تا خدای متعال چشمانت را شفاء دهد. در همان حال حضرت فاطمه زهرا (س) حاضر گردیده می فرماید: وصال! اگر شعر مصیبت گفتی، اول از حسنم شروع کن؛ زیرا او خیلی مظلوم است. صبح آن روز وصال شروع کرد در خانه قدم زدن و دست به دیوار گرفتن و این شعر را سرودن:

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد / آن طشت راز خون جگر باغ لاله کرد
نیمه دوّم شعر را که گفت، ناگهان چشمانش روشن و بینا شد. آن گاه اضافه کرد:

خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت / دل را تهی زخون دل چند ساله کرد
زینب کشید معجر و آه از جگر کشید / کلثوم زد به سینه و از درد ناله کرد (12)

5. گزارش حضرت از کیفیت شهادت خود

طبق روایات فراوان، ائمه اطهار از علوم غیبی به اذن الهی آگاهی دارند (13) و امام حسن (ع) نیز از چنین علمی برخوردار بود، از جمله: اطلاع دادن آن حضرت از کیفیت شهادت و ماجرای بعد از آن است که فرمود: «انا اموت بالسمّ کما مات رسول الله (ص) قالوا: و من یفعل ذلک بک؟ قال امرأتی جعدة بنت الاشعث بن قیس... (14)؛ من چون رسول خدا (جدم) به وسیله زهر از دنیا می روم. گفتند: چه کسی تو را مسموم می کند؟ فرمود: همسر جعدة، دختر اشعث بن قیس؛ زیرا معاویه بانیرنگ خاص او را فریب می دهد و او نیز مرا مسموم می کند. به آن حضرت پیشنهاد دادند که او را از خانه ات بیرون کن. فرمود: چنین کاری انجام نمی دهم، به چند جهت:

1. در علم خداوند متصور است که او قاتل من است (و از قضا و قدر حتمی الهی نمی توان فرار کرد).

2. هنوز جرمی مرتکب نشده است که من او را به عنوان مجازات اخراج کنم.

3. اخراج او بهانه می شود برای حملات و تهمت های ناجوانمردانه دشمنان علیه من (15) (از همه اینها گذشته، امام وظیفه دارد علم اختصاصی خود را نادیده گرفته، با دیگران همانند افراد عادی رفتار نماید).

و همین طور امام حسن مجتبی (ع) به برادرش امام حسین (ع) وصیت کرد که بعد از شهادتش پیکر او را جهت دیدار به روضه مبارک پیامبر اکرم (ص) ببرند... و از جمله، فرمود: «وَ أَعْلَمُ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَ النَّاسُ مِنْ بُغْضِهَا وَ عِدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ عِدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ بدان که از عایشه بر من ظلمهایی می رسد که

خدا و مردم از کینه و بغض او نسبت به خداوند و رسول خدا (ص) و ما اهل بیت آگاهی دارند. بعد از مدتی هم پیش بینی اوّل به وقوع پیوست که جعده با تحریک معاویه حضرت را مسموم کرد و هم خبر دوّم تحقق یافت که عایشه نسبت به جنازه آن حضرت اهانت کرد و طبق برخی نقل ها جنازه را تیرباران نمودند، و هفتاد چوبه تیر به سوی آن بدن و تابوت هدف گیری شد. (16)

یکی از اهداف مهم حضرت از کرامت ها هدایت انسان ها و یا دفاع از حق که خود نیز جنبه هدایتی دارد بوده است و همین طور مواردی که از افراد خاص به عنوان شفا و کرامت دستگیری نموده اند. هم باعث تثبیت آن شخص بر حق و امامت می شود و هم زمینه جذب دیگران را فراهم می آورد.

ب: احتجاجات و مناظرات آن حضرت

نوع دیگر از هدایت ها و روشنگریهای ائمه اطهار (ع) از طریق احتجاج ها و مناظره های آنان بوده است. به همین جهت، بلا استثناء تمام حضرات معصومین (ع) مناظرات و استدلالهایی داشته اند، چنان که امام حسن (ع) مناظرات متعددی برای دفاع از حریم اسلام، و بیان اعمال ضد اسلامی معاویه و سوابق زشت او و دودمان بنی امیّه داشته است. از جمله، مناظره آن حضرت با عمرو عاص، عقبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم...

1. مناظره امام حسن (ع) با معاویه درباره امامت

سلیم بن قیس می گوید: از عبدالله بن جعفر شنیدم که گفت: معاویه روزی به من رو کرد و گفت: ای عبدالله! چرا این قدر حسن و حسین (ع) را احترام می کنی و حال آن که آن دو از تو بهتر نمی باشند، پدرشان نیز از پدرت بهتر نیست و اگر فاطمه دختر پیغمبر نبود، می گفتم: مادرت، اسماء بن عمیس از او کمتر نبود.

عبدالله می گوید: از سخنان معاویه ناراحت شدم، به گونه ای که نتوانستم خود را کنترل کنم. پس به او گفتم: به راستی که آدم کم اطلاعی نسبت به آن دو و پدر و مادرشان هستی. بله، به خدا قسم! آن دو بهتر از من می باشند و پدر آن دو بهتر از پدر من و مادرشان بهتر از مادر من می باشد، و این سخنان را در کودکی از پیامبر (ص) شنیدم. آن گاه معاویه - در حالی که در آن مجلس جز حسن و حسین (ع)، عبدالله بن جعفر، و ابن عباس و برادرش فضل نبود - گفت: بیا (بیان نما) آنچه را شنیدی (از پیامبر اکرم (ص)). پس به خدا قسم تو دروغ گو نیستی. پس جعفر گفت: آنچه من شنیده ام، بزرگ تر از آن است که در نفس شما است (و شما فکر می کنید). معاویه گفت: هرچند بزرگتر از (کوه) احد و حری باشد، بیار؛ در صورتی که کسی از اهل شام نباشد، باکی ندارم (از بیان آن)؛ اما در زمانی که خداوند طغیان گر شما را کشت و جمع شما را پراکنده نمود، و امر خلافت را به اهل و جایگاه خود برگرداند! پس از آنچه می گوئید، باکی ندارم و آنچه ادّعا می کنید به ما زیان نمی رساند.

عبدالله گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «من نسبت به مؤمنین از خود آنها برتری دارم. پس هر کس که من پیشوا و سرپرست او هستم، تو ای برادر من، علی! ولی آنها هستی... آن گاه فرمود: برای امت من دوازده نفر امام گمراه می باشد که تمامی آنها گمراه و گمراه کننده اند. ده نفر از آن ها از بنی امیه، و دوفرد از قریش که وزر و وبال تمامی پیشوایان گمراه و آن کسانی که گمراه شدند، به گردن آن دو نفر است. آن گاه پیامبر تک آنها را نام برد...

معاویه گفت: اگر آنچه می گویی حق باشد، من هلاک شده ام، و سه نفری که قبل از من عهده دار خلافت بوده

اند و تمامی کسانی که آنها را دوست می دارند، هلاک گشته اند، و عده ای از اصحاب و تابعین نیز هلاک شده اند، جز شما اهل بیت و شیعیان شما.

عبدالله گفت: آنچه گفتی به خدا حق بود که (عین آن را) از پیامبر اکرم (ص) شنیدم.

آن گاه معاویه به امام حسن و امام حسین (ع) و ابن عباس گفت: عبدالله بن جعفر چه می گوید؟ همه او را تأیید کردند، تا رسید نوبت به امام حسن مجتبی (ع) حضرت فرمود: تمامی آنچه را گفتی و ابن عباس و دیگران گفتند، شنیدم. تعجب از دوست ای معاویه! و از کمی حیاء تو، و از جسارتی که نسبت به خداوند نمودی آنگاه که گفتی: «خدا طاغیه شما را کشت و خلافت را به جای خود برگرداند...»؛ پس آیا ای معاویه! تو معدن خلافت می باشی نه ما؟ و وای (و هلاکت) بر تو و آن سه نفری که قبل از تو بر خلافت نشستند، و این سنت را برای تو پایه گذاری نمودند! من کلامی را می گویم که تو اهل آن نیستی و لکن برای شنیدن افرادی که در کنار من هستند، می گویم: به راستی مردم در اموری با هم اتفاق دارند، مانند: توحید، رسالت پیامبر، نمازهای پنج گانه، زکات... و دراموری اختلاف کردند و با هم جنگیدند و آن مسئله «ولایت» است که بعضی بعض دیگر را در این رابطه لعن کردند، و برخی با برخی دیگر جنگیدند، حالا کدام یک سزاوارتر است؟ آنهایی که پیرو قرآن و سنت (و گفتار) پیامبر (ص) باشند ما اهل بیت می گوییم: امامت از آن ماست و خلافت جز در خاندان ما صلاحیت ندارد و به راستی خداوند ما را اهل خلافت قرار داد (و معرفی کرد) در کتاب و سنت پیغمبرش و به

راستی علم و دانش (قرآن) در میان ما می باشد، و ما اهل آن هستیم، و دانش (قرآن) با تمام جزئیاتش در نزد ما موجود است. و هیچ چیزی به وجود نمی آید تا روز قیامت، حتی دیه یک خش و خراشیدگی، جز آنکه علمش در نزد ما به صورت کتاب با املای رسول خدا و خط علی (ع) (در کتاب جامعه) در دست ما موجود است. و گروهی می پندارند که نسبت به ما در امر خلافت برتری دارند حتی تو ای پسر هند ادّعی چنین امری داری...، هر صنفی از مخالفین ما که اهل قبله (و نماز نیز) هستند گمان می برند که آنها معدن خلافت و دانش می باشند نه ما. پس یاری می جویم از خداوند بر کسی که در حق ما ظلم کرد، و حق ما را انکار نمود و بردوش ما حاکمیت یافت، و سنتی را پایه گذاری نمود که مردم محتاج امثال تو باشند... «إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: يَعْرِفُ حَقَّنَا وَ يَسْلِمُ لَنَا وَ يَأْتِمُ بِنَا فَذَلِكَ نَاجٍ مُّحِبٌّ لِلَّهِ وَلِيِّ؛ مردم سه دسته اند: (گروهی) مؤمن و آشنای به حق ما و تسلیم امر ما، و پیرو ما هستند. پس این (گروه) رستگار و محب و دوستدار الهی می باشند.

و (گروه دیگر) دشمن ما هستند و از ما بیزاری می جویند و ما را نفرین می کنند و خون ما را حلال می شمارند، و حق ما را انکار می کنند و با بیزاری ما به خدا متدین می شوند. پس این (گروه) کافر و مشرک و فاسق هستند، و همانا کفر و شرک ورزیدند از طریقی که نفهمیدند؛ چنان که از روی دشمنی و ناآگاهی خدا را ناسزا گفتند... و (گروه سوم) همچون مردی که به آنچه اختلافی نیست، اخذ می کند و آنچه را نمی داند و مشکل است، به خدا واگذار می کند نسبت به ما و ولایت ما آگاهی ندارد و دشمنی هم با ما ندارد. پس ما امیدواریم چنین فردی را خداوند ببخشد و او را داخل بهشت نماید. این، مسلمان ضعیف به حساب می آید. پس وقتی معاویه سخنان امام حسن (ع) را شنید دستور داد به آنها کمک های مالی بشود.... (17)

2. احتجاج و مناظره در مورد صلح با معاویه

از سلیم بن قیس نقل شده که حضرت امام حسن مجتبی (ع) بعد از صلح با معاویه بر منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «مردم بیدار باشید! معاویه می پندارد که من او را لایق خلافت می دانم و خود را اهل آن نمی

دائم، ولی معاویه دروغ پنداشته است. من برترین مردم نسبت به آنها (طبق آنچه) در قرآن و زبان پیامبر (ص) (آمده است) می باشم. پس سوگند به خداوند! اگر مردم با من بیعت می کردند، و اطاعت امر من می کردند، و مرا (در این جنگ) یاری می نمودند، به راستی آسمان باران خود را می فرستاد و زمین برکات خویش را ارزانی می داشت، و تو ای معاویه! (نیز با این اوضاع) طمع خلافت نمی کردی؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ أَبِي بَكْرٍ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ لِنَفْسِهِ مِنْ دُونِ اللَّهِ حِزْبًا لَوْلَا ذَلِكَ لَفَعَلْتَ لَعْنَةُ اللَّهِ الْفَاعِلِينَ» (نیز با این اوضاع) طمع خلافت نمی کردی؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ أَبِي بَكْرٍ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ لِنَفْسِهِ مِنْ دُونِ اللَّهِ حِزْبًا لَوْلَا ذَلِكَ لَفَعَلْتَ لَعْنَةُ اللَّهِ الْفَاعِلِينَ».

آن گاه ادامه داد: به راستی، پیامبر (ص) فرمود: «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سِفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مِلَّةِ عَبْدِهِ الْعَجَلِ؛ هر ملّتی ولایت (و حکومت) را به دست کسی بسپارد که از او داناتر (ولایت تر) وجود داشته باشد، همیشه رو به پایین (و عقب گرد) خواهد بود تا آنجا که به ملّتی گوساله پرست تبدیل خواهد شد.» (مگر در تاریخ چنین نشد که) بنی اسرائیل هارون را رها کرده، دور گوساله (سامری) جمع شدند، با این که می دانستند هارون خلیفه موسی است. و (همین طور مگر ندیدید که) امت اسلامی علی (ع) را رها کردند، با اینکه شنیده بودند که پیامبر اکرم (ص) فرموده بود: «تو یا علی منزلت هارون نسبت به موسی را، نسبت به من داری (و مانند هارون وصی پیامبر خود هستی) جز نبوت (زیرا که) بعد از من نبی نخواهد بود. و (مگر در تاریخ اسلام اتفاق نیفتاد که) پیامبر اکرم (ص) (از مکه) به سوی غار فرار کرد؛ اگر حضرت یارانی می داشت، فرار نمی کرد (و مجبور نمی شد از مکه هجرت کند) و من هم اگر یاورانی داشتم، با تو ای معاویه! صلح و بیعت نمی کردم. و به راستی خداوند هارون را دست باز قرار داد، آن گاه که تضعیف شد و نزدیک بود او را به قتل برسانند و (لذا مجبور شد سکوت کند، چرا که) یاور نداشت، و همین طور به پیامبر اجازه داد که (از مکه هجرت کند) و از قومش فرار کند؛ آن گاه که تنها ماند و یاور نداشت، و همین طور، وقتی امت، مرا تنها گذاردند و با غیر من بیعت نمودند، و یآوری نیافتم به من هم اجازه داده شد (که تن به صلح دهم) این قانون و سنّت الهی است که در مورد هم مثل و هم نوع جاری است.

«إِيهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ لَوِ التَّمَسُّتُمْ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمْ تَجِدُوا رَجُلًا مِنْ وَلَدِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي؛ مردم بیدار باشید! به راستی اگر شما ما بین شرق و غرب بگردید، مردمی را از فرزند پیغمبر (اسلام) نمی یابید، جز من و برادرم (حسین (ع))!».

نکات قابل توجهی از سنّت های الهی در کلام حضرت آمده که عبارت اند از:

1. هر امتی که رهبران لایق جامعه را رها کند و برای طمع دنیا... دور ناهلان و نامحرمان و بی لیاقتها را بگیرد، سرانجام آن امت، جز ارتجاع و عقب گرد و بردگی نخواهد بود.
2. مردان الهی وقتی تنها و بی یاور ماندند، مجبورند تن به صلح تحمیلی و سکوت تلخی بدتر از نوشیدن زهر بدهند.
3. سنّت ها و قوانین الهی همیشه در حال تکرار است. همیشه و در هر زمان، موسی و هارون ها یک طرف و در طرف دیگر فرعون ها قرار دارند؛ محمّد و یارانش یک طرف، و طرف مقابل ابوجهل ها و ابوسفیانها، همین طور امام حسن (ع) در برابر معاویه، و امام حسین (ع) در مقابل یزید... در طول تاریخ خواهند بود. و بر مردم است که در هر زمان دنبال نیکان و عالمان و منتخبان الهی باشند.

1. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، (بیروت داراحیاء التراث العربی) ج 44، ص 134 و 144.
2. همان، ج 43، ص 282.
3. هاشم معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثنی عشر (قم منشورات الشریف الرضی)، ج 1، ص 462.
4. همان، ص 257.
5. شیخ محمد رضا مظفر، بداية المعارف، ج 1، ص 239.
6. ر.ک. علامه حلّی، کشف المراد (قم)، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ پنجم، 1415 هـ.ق، ص 351.
7. سوره مریم، آیه 12.
8. ر.ک. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 239 - 241؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 6؛ بحارالانوار، ج 43، ص 326؛ خرائج راوندی، ج 1، ص 236 شماره 1.
9. بحارالانوار، ج 44، ص 90 و 91، ج 4؛ خرائج راوندی، ج 1، ص 237؛ اثابة الهداة، ج 2، ص 557، شماره 10.
10. بحارالانوار، ج 43، ص 329 - 330، ج 9؛ جلاءالعیوان شبره، ج 3، ص 334؛ تجلیات ولایت، ص 335.
11. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 483 - 488؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 180 - 187. شیخ علی میر خلف زاده، ص 273 - 272؛ ر.ک. گلشن وصال؛ کشکول شمس.
12. اصول کافی، ج 1، ص 279.
13. بحارالانوار، ج 43، ص 324؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 174.
14. خرائج راوندی، ج 1، ص 241 - 242؛ اثبات الهداة، ج 2، ص 554 - 558؛ تاریخ عمادزاده، ص 550؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 44؛ اصول کافی، ج 1، ص 300، ج 1 - 3.
15. الاحتجاج (انتشارات اسوه، 1413 هـ.ق، چاپ اول) ج 2، ص 56 - 65، ج 155، باتلخیص و ترجمه آزاد.
16. همان، ج 2، ص 66 - 67، ج 156.